

انقلاب اکتبر

و حقوق ملیت‌ها*

برگردان: منصور موسوی

برگرفته از کتاب سال یکم انقلاب روسیه اثر ویکتور سرژ

فرمان‌های عظیم ۲۶ اکتبر فقط یک جنبه از انقلاب را تایید کرد. کافی نبود به میلیون‌ها سرباز نشان داد که ابتکار عملی قدرتمند به نفع صلح آغاز شده است، کافی نبود به بیش از صد میلیون دهقان اعلام کرد که اکنون ارباب زمین‌های خود هستند. فرمان مربوط به صلح یوغ امپریالیسم را به لرزه درآورد که بار خونین آن بر دوش میلیون‌ها سرباز سنگینی می‌کرد. مصادره‌ی املاک اربابان یوغ فئودالی را به لرزه درآورد که قرن‌ها بار آن بر دوش دهقانان سنگینی می‌کرد. این وظیفه باقی مانده بود ضربه‌ای مهلک به امپریالیسم وارد شود که وارث سنت‌های تحکم‌آمیز فئودالی و روسیه‌ی بزرگ سوداگر بود. همانطور که الیزه رکلو حتی در سال ۱۹۰۵ پیش‌بینی کرده بود، هر انقلاب راستین روسیه، اگر نخواهد آینده‌ی خویش را به نحو برگشت‌ناپذیری تضعیف کند، باید به ملت‌های دربند امپراتوری روسیه که اکنون فروپاشیده بود، بی‌درنگ آزادی بدهد. جمعیت امپراتوری از لحاظ ملت‌هایی که آن را تشکیل داده بودند عبارت بود: روس‌های بزرگ، ۵۶،۰۰۰،۰۰۰؛ اوکراینی‌ها، ۲۲،۳۰۰،۰۰۰؛ روس‌های سفید حدود ۶۰۰،۰۰۰؛ لهستانی‌ها، ۸،۰۰۰،۰۰۰؛ لیتوانیایی‌ها، ۳،۱۰۰،۰۰۰؛ آلمانی‌ها، ۱،۸۰۰،۰۰۰؛ مولداوی‌ها ۱،۱۰۰،۰۰۰؛ یهودی‌ها ۵،۱۰۰،۰۰۰؛ فنلاندی‌ها ۲۶۰،۰۰۰؛ مردم قفقاز ۱،۱۰۰،۰۰۰؛ مردمانی که خاستگاه فنلاندی داشتند (استونی‌ها، کارلی‌ها و غیره) ۳،۵۰۰،۰۰۰؛ مردم تورکوت-تارتار تبار ۱۳۶۰،۰۰۰. ساختار امپراتوری با هژمونی مطلق ملت روسیه بزرگ فاتح مشخص می‌شد: زبان آن تنها زبان رسمی بود؛ دین آن (ارتدکسی یونانی) دین رسمی بود. و این در حالی بود که روس‌های بزرگ فقط اقلیتی را تشکیل می‌دادند: ۵۰ میلیون از ۱۲۹ میلیون نفر. حکومت موقت بین مارس تا اکتبر ۱۹۱۷، به دلیل دغدغه برای حفظ یکپارچگی قلمرو امپراتوری پیشین، به ویژه به دلیل امتیازات مادی‌یی که از انقیاد مردم مغلوب نصیب بورژوازی روسیه می‌شد، فقط به همان سیاست‌های ملی تزاریسم ادامه داد بدون آنکه کوچکترین واهمه‌ای در مقابل کشمکش‌های خطرناکی که اکنون با فنلاند و اوکراین شروع شده بود از خود نشان دهد. به این دلیل، طبقات حاکم پیشین نمی‌توانستند به نحو دیگری رفتار کنند. و سقوط نظام استبدادی سبب ظهور جنبش‌های ملی شد که خصوصیت‌شان وجود گرایش‌های جدایی‌طلبانه بود، به ویژه در فنلاند و اوکراین. علاوه بر این، باید اضافه کنیم که مسئله‌ی ملی، در میان بیشتر مردمان غیرروس، به نحو لاینفکی با مسئله‌ی ارضی گره خورده بود، زیرا اقوام تابع در بسیاری از این قلمروها دهقان بودند.

در ۲ نوامبر، در حالی که هنوز نبرد در مسکو جریان داشت (این همان روزی است که توپخانه ارتش سرخ به سوی کرملین تیراندازی کرد) و رزمندگان پیروز از پولکو با استقبال مردم پتروگراد روبرو شدند، حکومت شورواها «اعلامیه‌ی حقوق مردم روسیه» را انتشار داد که می‌توان آن را در ۳ نکته خلاصه کرد: (۱) برابری و حاکمیت تمامی مردم؛ (۲) حق تعیین سرنوشت برای ملت‌ها، شامل حق جدایی برای تشکیل دولت‌های مستقل؛ (۳) الغای

همه‌ی امتیازات ملی و مذهبی؛ و توسعه‌ی آزادانه همه‌ی اقلیت‌های ملی و قومی.

این متن اصلی و مهم فقط شامل برنامه‌ای است که خود لنین از آوریل و مه به بعد آن را گسترش داده بود.

این متن را می‌توان با خطابه به کارگران مسلمان روسیه و نیز شرق در بیست روز بعد (۲۲ نوامبر)، با امضای لنین و کمیسر امور ملیت‌ها، جوگاشویلی استالین، مقایسه کرد. اروپایی‌ها هرگز در تاریخ با چنین شیوه‌ای با مردمی که سرکوب شده، به بردگی کشانده شده و مغلوب و قرن‌ها «تحت حمایت» قرار گرفته بودند، سخن نگفته بودند: ما پیمان‌های مخفی* را پاره می‌کنیم که قسطنطنیه را به روسیه داده است! مرگ بر پیمان تجزیه‌ی ایران! مرگ بر پیمان تجزیه‌ی ترکیه! الحاق ارمنستان لغو شد! «از امروز به بعد، اعتقاد و رسم و رسومات، نهادهای ملی و فرهنگی‌تان آزاد و تخطی‌ناپذیر اعلام می‌شود... زندگی ملی خود را آزادانه و بدون قید و بند سازمان دهید... شما باید در کشورهای خود ارباب شوید... سرنوشت شما به دست خودتان است.»

یادداشت:

. الیزه رکلو [نظریه‌پرداز آنارشیسم] در آثار خود درباره‌ی انقلاب روسیه، در تحلیلی که بیش عمیق آن را تقریباً می‌توان پیامبرانه دانست، در ۱۹۰۵ چنین عنوان کرد: «روسیه از این گوشه تا به آن گوشه، تا دورافتاده‌ترین کلبه‌ی چوبی در آن سرزمین، به لرزه در خواهد آمد. اما، ناگزیر، علاوه بر مسئله‌ی طبقاتی، مسئله‌ی دیگری هم دهان باز کرد: مسئله‌ی ملت‌ها با زبان‌های متفاوت و فرهنگ‌های ملی مجزا. آنچه روسیه نامیده شده است، در واقع، گستره‌ای است عظیم از فتوحات که درون آن بیست ملیت که به بندگی کشیده شده‌اند، در قفس انداخته شده‌اند...» این صفحه‌ی چشمگیر را بارها باید خواند (رکلو، مکاتبات، جلد ۳ (پاریس، ۱۹۱۲)).

. بنا به سرشماری سال ۱۸۹۷، آشکارا جمعیت به نحو محسوسی طی بیست سال افزایش یافت، اما ترکیب آن در کل تغییری کرد.

دو توضیح از "سامان نو":

* این نوشتار برگردانی است از بخش "نخستین شعله‌های جنگ داخلی: مجلس مؤسسان" کتاب ویکتور سرژ

** یکی از این پیمان‌های مخفی به اسم "پیمان سایکس - پیکو" شهرت یافت که بین انگلستان و فرانسه در ماه مه ۱۹۱۶ بسته شده بود. براساس این توافق‌نامه، هم-پیمانان (به اضافه‌ی روسیه و ایتالیا) پس از پیروزی در جنگ جهانی اول، ترکیه‌ی عثمانی و ایران را بین انگلستان، فرانسه و روسیه تقسیم می‌کردند؛ سوریه و لبنان در اختیار فرانسه قرار می‌گرفت. نفت عراق به هر دو کشور می‌رسید و حتی بخشی از ترکیه را به هم‌پیمان خود ایتالیا می‌سپردند. روسیه‌ی تزاری تا اصفهان، یزد و شمال بلوچستان، و انگلستان تمام جنوب ایران را به امپراتوری خود ملحق می‌ساختند. اما با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سقوط تزاریسم در روسیه این نقشه‌های استعماری نقش بر آب شد. حکومت کارگری شوروی تمام این پیمان‌های استعماری مخفی را افشا کرد و باعث تغییر سیاست امپریالیسم (به ویژه انگلستان) گردید. بدین سان، پس از پایان جنگ جهانی، ایران و ترکیه نقش دیگری یافتند. طرح جدید لرد کرزن سیاستمدار انگلیسی این شد که برای جلوگیری از نفوذ حکومت کارگری شوروی و کمونیسم (به ویژه به هندوستان گل سرسید مستعمره‌های انگلستان) به تقویت حکومت‌های مرکزی در ایران و ترکیه بپردازند. کمک به روی کار آمدن و تقویت رضاشاه و آتاتورک بخشی از این سیاست جدید استعماری بریتانیا در آن دوره بود. بدون تردید بقاء، استقلال و "حفظ تمامیت ارضی" هر دو کشور ایران و ترکیه مدیون پیروزی شوراهای کارگران و دهقانان در انقلاب اکتبر است.

